

www.ketab.ir

ام دبلیو کریون
نمایش عروسی

بایک اسلامیہ



سرشناسه
 عنوان و نام پدیدآور
 مشخصات نشر
 مشخصات ظاهری
 شابک
 وضعیت فهرست نویسی
 یادداشت
 موضوع
 شناسه افزوده
 رده بندی کنگره
 رده بندی دیویی
 شماره کتابشناسی ملی
 اطلاعات رکورد کتابشناسی

کریون، مایک دبلیو. (Craven, M. W. Mike W)، ۱۹۶۸ م.، ۱۹۶۸-
 نمایش عروسکی / نویسنده ام دبلیو کریون ؛ مترجم بابک اسلامی.
 تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۱.
 ۴۰۰ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵؛ ۲۱ س. م.
 ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۷۹۴-۵:
 فیپا
 عنوان اصلی: The Puppet Show, 2018.
 داستان های انگلیسی -- قرن ۲۰ م. English fiction -- 20th century
 اسلامی، بابک، ۱۳۵۲-، مترجم
 PZ۳:
 ۸۲۳/۹۲:
 ۹۰۶۰۰۳۷:
 فیپا



نمایش عروسکی

نویسنده: ام‌دلیو کریون

مترجم: بابک اسلامی

چاپ دوم: بهار ۱۴۰۳

شمارگان: ۳۰۰

چاپ: غزال

صحافی: کیمیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۷۹۴-۵

قیمت: ۳۸۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نورسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی‌راده، پلاک ۱۰ واحد ۲
کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (هج)، نورسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۱۳۸۷۹ - ۰۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷
www.tandispub.com

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

قربانی سوزی

۱. کشتن به عنوان قربانی مذهبی
۲. کشتن، به ویژه با آتش

www.ketab.ir

میدان سنگی مکانی باستانی و خلوت است. سنگ‌هایش دیده‌بان‌هایی خاموشند. تماشاگرانی بی‌حرکت. شب‌نم صبحگاهی روی سطح سختشان می‌درخشد. بیش از هزار زمستان را پشت سر گذاشته‌اند و اگرچه رنگ‌باخته و فرسوده شده‌اند، هرگز در برابر گذر زمان، گردش فصل‌ها یا انسان تسلیم نشده‌اند. در میانه‌ی میدان، پیرمردی وسط سایه‌های کم‌رنگ پیرامونش تک و تنها ایستاده است. صورتش پر چین و چروک و موهای دور سر طاس و پر لک و پی‌پیش خاکستری و لخت است. اندام تکیده‌اش که مثل جنازه لاغر و رنگ‌پریده است، سراپا می‌لرزد. سرش را پایین انداخته و شانه‌هایش آویزان است.

پیرمرد، برهنه و در یک قدمی مرگ است. با سیمی ضخیم محکم به تیرچه‌ی آهنی بسته شده است. سیم در پوستش فرو رفته است. برایش مهم نیست، چون شکنجه‌گرش پیش‌تر عذابش داده است. شوکه شده و گمان نمی‌کند بیش از این تاب تحمل درد را داشته باشد. اشتباه می‌کند.

شکنجه‌گرش با صدای بی‌روحی می‌گوید: «منو نگاه کن.»
تن پیرمرد از ماده‌ی ژل ماندی پوشیده است که بوی تند بنزین می‌دهد. سر بلند می‌کند و به شمایل نقاب‌پوش روبرویش نگاه می‌کند.
شکنجه‌گرش فندک زیپوی^۱ آمریکایی را در دستش نگه داشته است.

همان لحظه ترس به جانش می افتد. ترس غریزی از آتش. می داند چه در انتظارش است و می داند یارای جلوگیری از آن را ندارد. نفس هایش بریده و نامنظم می شود.

فندک زیپو جلوی چشمش بالا می آید. پیرمرد زیبایی ساده اش را می بیند. شیارهای بی نقص و مهندسی دقیقش را. طراحی اش در طول یک قرن، تغییر نکرده است. درپوش فندک با ضربه ی ملایمی به تندی باز می شود. با لغزش شست، چرخ کوچک به سنگ فندک می خورد. شعله در پی باران جرقه ها نمایان می شود.

شکنجه گرش فندک زیپو را پایین می برد و شعله همراهش پایین می رود. آتش زنه گر می گیرد. شعله ی گرسنه زبانه می کشد و به آرامی از بازویش سرازیر می شود.

دردش آنی است، انگار خونس به اسید تبدیل شده باشد. چشم هایش از وحشت گشاد شده و تک تک عضله هایش سفت می شوند. دست هایش را محکم مشت می کند. می خواهد جیغ بکشد، ولی جیغ پشت مانعی در گلویش گیر می کند و در جاذفه می شود. با غرغره ی خون در گلویش، بی صدا و رقت انگیز می شود.

بدنش مثل گوشت در روغن داغ جلا زلزل می کند. آب و خون و چربی از بازوهایش سرازیر می شود و از نوک انگشت هایش می چکد.

چشمش سیاهی می رود. دردش فروکش می کند. نفس هایش دیگر تند و شتاب زده نیست.

پیرمرد می میرد. غافل از این که پس از دود شدن آتش زنه، چربی بدنش تا مدت ها آتش را روشن نگه می دارد. نمی بیند شعله ی آتش چطور کننده کاری روی سینه اش را می سوزاند و از شکل می اندازد.

ولی به هر حال این اتفاقی است که می افتد.